

بحث در موضوعات حقوقی

راجع به جماله

بمعمل من باب تسامح در تعبیر باشد و بجای انصراف از ادامه دادن بعمل تعبیر بفسخ شده است چنانکه ماده ۵۶۵ از آن تعبیر رجوع نموده و مقرر داشته است که جماله یکنوع تعهدی است جائز و مادامیکه عمل با تمام نرسیده است هر يك از طرفین میتواند رجوع کنند ولی اگر جاعل در اثناء عمل رجوع نماید باید اجرة المثل عمل عامل را بدهد (تعبیر بر رجوع در این ماده با ایقاع بودن آن متناسب است -

جهاتی که ایقاع بودن آنها تأیید و تقویت مینماید ذیلا ذکر می شود :

دلیل اول - اگر چه ذکر جماله در عداد سایر مباحث عقود با ایقاع بودن آن مناسب نبوده و موهم این است که جماله داخل در عقود باشد و لکن در مقام تعریف بشرح مذکور فوق تعبیر از آن به نقد نشده و آنرا نسبت بمعین بودن یا معین نبودن طرف متمیم داده است - از این تعریف معلوم میشود که تعیین عامل در جماله شرط نیست و احتیاجی بقبول ندارد و با نداشتن مخاطب مخصوص نیز جماله واقع میشود در حالتی که هر عقدی محتاج است بایجاب و قبول و بدون قبول تحقق پیدا نمیکند -

بنا بر این تعهد بعوض در مقابل درخواست عمل مخصوصی برای تحقق عنوان جماله کافی است ولو عملی که مطلوب جاعل برده در خارج واقع نشود و وقوع آن در خارج مداخلتی در تحقق این عنوان ندارد زیرا جاعل بوسیله انشاء التزام سبب سازی کرده باین معنی که قبل از تحقق جماله بین عمل مطلوب و حقی که در مقابل ایشان بان بجهل جاعل معین گردیده هیچگونه ملازمه و رابطه

بطوریکه ماده ۵۶۱ قانون مدنی جماله را تعریف کرده جماله عبارت است از التزام شخص باداء اجرت معلوم در مقابل عملی اعم از اینکه طرف معین باشد یا غیر معین و بر طبق ماده ۵۶۲ در جماله ملتزم را جاعل طرف را عامل و اجرت را جمله می گویند ،

بهر قول یا فعلی که بر تقاضای عملی در مقابل عوض دلالت کند جماله واقع خواهد شد

تعیین عامل در جماله شرط نیست و در تحقق آن فرقی نمی باشد بین اینکه جاعل شخص معینی را طرف خطاب قرار داده و استدعای عملی در مقابل عوضی بنماید مثل اینکه بان شخص بگوید اگر چیزی گم شده مرا پیدا کردی و آوردی فلانقدر بتمیدهم و یا اینکه بشخص معینی خطاب نکرده و در مثال فوق بگوید هر کس گم شده مرا بیاورد فلانقدر باو میدهم

ممکن است جاعل عملی را که در مقابل آن حقی برای عامل قرار داده است مقید بزمان و یا مکان معینی بنماید

جماله آیا داخل در

عقود است یا ایقاعات ؟

اگر چه در ماده ۵۶۶ جماله قابل فسخ شناخته شده و بهر يك از جاعل و عامل حق فسخ آن داده شده است و حق فسخ آن هم باین کیفیت که هر يك از طرفین این حق را داشته باشند از اوصاف خاصه عقد است و لکن ممکن است نسبت بفسخ بمامل در ماده فوق بعد از شروع

وجود نداشته بطوریکه اگر کسی عمل را قبل از وقوع جماله ولو بقصد استحقاق عوض بجا می آورد مستحق چیزی نبود - اما بعد از انشاء التزام بین عمل و استحقاق عوض بدون اینکه محتاج بامر دیگری باشد ملازمه ایجاد شده است باینطور که هر زمان عملی که منظور بوده حاصل شود عامل عوضی را که در مقابل آن تعیین گردیده مستحق خواهد بود - و سببیت عمل برای استحقاق عوض در مرحله انشاء التزام و تعهد جاعل کامل بوده و وجهاً من الوجوه توفقی بر قبول و یا متمقب بودن آن عمل ندارد زیرا فرق است بین سببیت و وجود سبب - جاعل بموجب تعهد خود عمل خاصی را سبب استحقاق عامل نسبت به عوض قرار می دهد و لازمه جعل تسیب و خود سبب نیافتاده بلکه مقتضای آن همین قدر است که هر زمان سبب موجود شود سبب بر آن متفرع گردد - و جماله از این حیث کاملاً شبیه بندر است مثلاً هر گاه شخصی نذر کرده باشد که اگر مریض او بهبودی حاصل کند فلا نقدر بفقییر بدهد این انشاء که عبارت از جعل تکلیف و تعهدی است بر خود در مرحله انشاء نذر و ایجاد ملازمه بین بهبودی مریض و دادن وجهی بفقییر تمام است نهایت آنکه فعلیت این تکلیف موقوف به بهبودی مریض است و عدم برء مرض یعنی خوب نشدن مریض نقصانی در انشاء حاصل نخواهد نمود .

نظیر دیگر برای مسئله مجروح عنها واجب مشروط است مثل تکلیف با کرام زید بشرط آمدنش بدیهی است بر این تقدیر اگر زید نیاید شخص مأمور تکلیفی با کرام ندارد مذلک در مرحله جعل سببیت و انشاء تکلیف به کیفیتی که بوده است نقصی نیست بلکه بین آمدن و وجوب اکرام ملازمه حاصل و سببیت مستفاد از انشاء تکلیف کامل است .

ببارة آخری صدق قضایای شرطیه در حد خود توفقی بوجود جزاء ندارد بلکه سببیت شرط نسبت بجزاء و یا باصطلاح دیگر مقدم نسبت بتالی و تمامیت آن مراعی

بامر دیگری نیست .

بالجمله از دقت در تعریفی که برای جماله شده است کاملاً معلوم میشود که مقنن در باب تحقق عنوان جماله زائد بر التزام و تعهد جاعل امر دیگری را معتبر ندانسته است پس نمیتوان جماله را از مسادیق عقد که در آن قبول شرط است قرار داد .

و نیز از تأمل در مطالب مذکوره معلوم میشود که سبب استحقاق عامل بموجب جعل جاعل عمل است و مادامی که سبب که عبارت از عمل باشد بطوریکه مطلوب جاعل بوده حاصل نشود استحقاق تحقق نخواهد یافت زیرا وجود سبب ناشی از وجود سبب بوده و تقدم ناشی بر منشاء ممتنع است .

ممکن است اشکال شود همانطوری که تقدم سبب بر سبب غیر ممکن است تخلف سبب نیز از سبب ممکن نیست و در تحصیل آن وجود سبب کافی است و مفروض این است که بانشاء جاعل سبب تحقق یافته پس باید عامل را از همان حین تحقق انشاء مستحق اجرت دانست .

این اشکال ناشی است از فرق نگذاشتن بین وجود سبب و سببیت سبب و از بیانات قبل معلوم گردید که وجود سبب که عبارت از عمل مطلوب باشد مستند است بمامل و قبل از اینکه عامل آنرا ایجاد کند وجودی نداشته است تا وجود آن مستلزم وجود سبب باشد نهایت آنکه چون سببیت عمل نسبت باستحقاق ذاتی نیست لا محاله محتاج است باینکه مطابق مقررات قانون بان اعطاء سببیت شود و سببیت آن مستند بجاعل است و مجرد سبب بودن چیزی نسبت به چیز دیگر کافی در وجود سبب نبوده تا وجود سبب بر آن متفرع شود .

بالجمله از این حیث فرقی بین علل و اسباب حقیقی و علل و اسباب قانونی نیست همانطوری که سببیت آتش نسبت بسوختن کافی برای حصول احتراق و سوزش در خارج نبوده بلکه وجود آتش ضرور است تا بسوزاند همینطور سببیت عمل نسبت باستحقاق اجرت که ذاتی نبوده و بر حسب

در امثال این موارد دلیل است بر اینکه جماله داخل در ایقاع و از باب تسبیب است والا اگر انصراف عامل را از باب فسخ بدانیم ایجاب اول کافی نبوده و محتاج به ایجاب جدیدی خواهد بود -

بالجمعه با دقت وغور در احکام جماله معلوم میشود که جماله با سایر عقود تفاوت دارد بهر حال مانعی نیست که آنرا مطابق نظم و ترتیب سایر عقود واقع سازند

نمره عقدا ایقاع بودن جماله بطوری که در مسالك مذکور است در جایی ظاهر میشود که پس از استدعاء جاعل بدون قصد اخذ اجرت وبدون قصد تبرع عمل از عامل صادر شده باشد بر این فرض اگر جماله داخل در ایقاع باشد عامل مستحق اجرت خواهد بود بجهت اینکه مقتضی برای استحقاق که عبارت از انشاء التزام و ایجاد سببیت باشد وجود پیدا کرده و عمل مطلوب هم حاصل شده است اما بنا بر اینکه داخل در عقود بوده وقبول بخواهد اگر چه قبول لازم نیست بقول باشد بفعل هم حاصل می شود لکن مجرد فعل بدون انضمام رضا و رغبت بانچه جاتل ایجاب نموده و ایقان فعل بدون قصد عوض کافی نبوده و بان عقد تحقق نخواهد یافت

نمره مذکور فوق قابل خدشه است باینکه صدور فعل از فاعل مستشعر خالی از قصد نخواهد بود پس لامحاله عمل عامل یا بقصد اجرت است و یا بقصد تبرع و شق ثالثی با فرض مستشعر بودن فاعل تصور نمیشود

اتیان به عمل قبل از احراز تحقق جماله

اگر شخصی از قول دیگری خبر دهد که هر کس اسبی را که فرار کرده پیدا کرده و باورد نماید فلانقدر باو خواهد داد وصاحب اسب چنین اظهاری نکرده باشد رد کنند اسب مستحق چیزی نخواهد بود بلکه به مخبر هم نمی تواند رجوع نموده و از او حق العمل مطالبه نماید زیرا کذب مخبر موجب ضمان نیست و مقتضای اصل برائت ذمه او است وقاعده ضرور در این مورد جاری نیست زیرا اهمال و تفریط مستند بخود عامل بوده که بدون تبیین از صدق و کذب گوینده و تفحص لازم بنقل او اعتماد کرده است -

جعل جاعل و تمهد و التزام او حاصل شده است کافی برای استحقاق عامل نبوده بلکه وقتی او مستحق خواهد گردید که عمل مطابق مطالب جاعل در خارج تحقق یافته باشد - پس اگر آنچه را که جاعل اجرت برای عمل قرار داده از اعیان بوده و نمائی داشته است نماآت حاصله قبل از تحقق عملی که بموجب آن عامل مستحق اجرت مقدره گردیده ربطی بمامل نداشته بلکه متعلق بجاعل است زیرا نساء در ملك او حاصل شده است -

از دقت در مراتب مزبوره کاملا ظاهر می شود که مسئله وجهان الوجوه ارتباطی بشرط متأخر نداشته و نظیر آن بکاشفیت یا ناقصیت اجازه در معاملات فضولی ناشی از عدم انس بمبانی و مأخذ های مواد قانون مدنی ایران است -

دلیل دوم بر ایقاع بودن جماله - عمل مورد استدعاء جاعل را اگر طفل ممیز بدون اذن ولی انجام دهد مستحق عوض است بلکه بعضی این حکم را بغیر ممیز و مجنون نیز سرایت داده اند و اگر جماله داخل در عقود بود نمیایست این اشخاص را مستحق اجرت بدانند زیرا در عقود قبول معتبر است خواه قولی باشد و یا عملی در حالتی که قول و فعل این اشخاص مناط اعتبار نبوده و فاقد اهلیت هستند حتی طرف عقد جائز هم نمیتوانند واقع شوند

دلیل سوم - اگر کسی بدون اینکه عبارت جاعل را شنیده باشد عمل مطلوب او را انجام دهد مستحق عوض خواهد بود و این امر با عقد بودن آن سازگار نیست - دلیل چهارم - قبول جماله موجب تعیین قابل نیست و نه فقط قابل میتواند از آن صرف نظر کند بلکه دیگری هم که طرف قبول نبوده میتواند کار را انجام داده و عوض را اخذ نماید -

دلیل پنجم - اگر شخصی در حال استدعاء جاعل قصد عمل داشته سپس منصرف شده ولو اینکه شروع بکار هم کرده باشد این انصراف مانع نخواهد بود از اینکه بعداً عمل را بجا آورده و مستحق اجرت گردد و همچنین بالعکس اگر در حال استدعاء قصدی نداشته و بعد از وقوع جماله در صدور انجام کار بر آمده است احکام جماله در این مورد نیز جاری بوده و جماله بر آن صادق است و صدق جماله

جمالیه بر عمل غیر قانونی

ماده ۵۷۰ مقرر داشته است که جمالیه بر عمل نامشروع و یا بر عمل غیر عقلانی باطل است
 با اینکه در ماده ۲۱۵ مقرر گردیده که مورد معامله باید مالیت داشته و متضمن منفعت عقلانی مشروع باشد دیگر احتیاجی بذکر ماده فوق نبوده و تکرار بنظر می آید مگر اینکه گفته شود که ماده ۲۱۵ راجع به بیان مورد عقد بوده که از شرایط اساسی بشمار می آید و شامل جمالیه که بشرح مذکور فوق داخل در اقباعات است نمیباشد و چون بنظر مقنن در مورد جمالیه نیز این شرط لازم بوده است لذا آنرا مخصوص بذکر نموده و این گفتار درست نیست زیرا ماده مزبوره اختیاس به مورد عقد نداشته بلکه شامل معاملات اعم از عقود و ایقاعات میباشد چنانکه شرایط اساسی نیز راجع به مفهوم معاملات است و در خود ماده و همچنین عنوان بحث تغییر بمورد معامله شده است بهر حال باید عمل مورد جمالیه مشروع بوده و باطله عقلانی داشته باشد پس جمالیه در مقابل اعمالی که قانون آنرا منع کرده است مثل قاجاق و غیره صحیح نیست و همچنین در مورد اعمال لغو و عیب مثل رفتن بامساکن خطرناک و وقتی غرض عقلانی نداشته باشد جمالیه باطل است

جمالیه بر عمل واجب

همانطوریکه جمالیه بر عمل نامشروع و عمل غیر عقلانی باطل است جمالیه بر عمل واجب نیز صحیح نیست بنا براین اگر شخصی مال دیگری را بدون اجازه مالک در تصرف خود داشته باشد و مالک بان آگاه نباشد و بگوید هر کس مرا بمال هدایت نماید فلانقدر باو خواهم داد اگر شخصی که مال نزد او است صاحب مال را هدایت نموده و مال را ظاهر ساخته و باو عرضه داشت مستحق چیزی نخواهد بود زیرا این عمل قانوناً بر او واجب بوده و نمیتواند در مقابل عمل واجب عوضی بگیرد اما اگر شخص دیگری او را هدایت نماید مستحق اجرت است برای اینکه این عمل بر او واجب نبوده است خصوصاً وقتی که برای تحصیل اطلاع تفحص و تحقیق

نموده و متحمل مشقت شده باشد

بنا براین ماده ۵۷۰ ناقص است و میبایست عدل واجب را نیز بر آن افزوده باشد و عیناً همین اشکال بر ماده ۲۱۵ وارد و از این حیث متناقض است

آیا لازم است عمل مورد جمالیه من جمیع الجهات معلوم باشد؟

عمل مورد جمالیه لازم نیست که از هر حیث معلوم باشد زیرا مبنای جمالیه بر مجهول بودن عدل است و وضع آن بر حسب اقتضاء ضرورت و حاجت عمومی بوده

بیان مطالب آنکه کاری که بدبگیری دره قابل عوضی رجوع میشود گاهی از حیث زمان و یا جهات دیگر قابل تعیین و تقدیر است و گاهی تعیین و تقدیر آن غیر ممکن و از طرفی رجوع آن بغير طرف احتیاج است در صورت

اول صاحب حاجت میتواند رفع احتیاج خود را به تعیین اجیر بنماید اما در صورت دوم که عمل قابل زیاده و نقصان است

و نمیتوان آنرا بواسطه تعیین زمان و یا غیر زمان محدود نمود رفع حاجت از طریق اجازه ممکن نبوده لذا مقنن بوضع اجازه اکتفا نکرده و برای رفع این سنج از حوائج جمالیه را وضع نموده مثلاً اگر شخصی مال خود را گم کرده و یا اسبش فرار نموده و محتاج باستعانت از ذبیر باشد و بخواهد در مقابل عوضی منظور خود را بوسیله غیر انجام دهد چون مقدار عملی که برای حصول این منظور لازم میباشد غیر معلوم است و نمیتواند بطریق گرفتن اجیر این منظور را فراهم نماید زیرا در اجازه تعیین عمل شرط است

و با استناد باب اجازه شخص مزبور بطریق جمالیه ازبیر استمداد نموده و مقصود خود را انجام میدهد

پس در جمالیه معلوم بودن عمل من جمیع الجهات شرط نیست چنانکه ماده ۵۶۴ مقرر داشته (در جمالیه گذشته از عدم لزوم تعیین عامل ممکن است عمل هم مردد و کیفیات آن نامعلوم باشد) و اینکه در کلمات بعضی معلومیت عمل مورد جمالیه شرط شده است مقصود و معلومیت فی الجملة است و عبارت ماده فوق نیز دلالت دارد بر اینکه نباید عمل از هر حیث مجهول باشد زیرا بدیهی است که مجهول مطلق نمیتواند مطلوب واقع شود و بقیه دارد